توحید تشریعی

چکیده
یکی از مراتب توحید، توحید در تشریع و قانونگذاری است؛ یعنی صدور حکم و امر و نهی مختص خدا است و امر و نهی شخص دیگری همچون پدر و مادر باید در طول امر و نهی خدای متعال باشد.
در اثبات توحید تشریعی دو دلیل بیان شد:
1ـ بر اساس اثبات توحید ذاتی و وجود خدا، عقلاً حقّ قانونگذاری با خدای یگانه‌ای است که مبدأ، خالق، مدبر و مالک عالَم است.
2ـ خالق انسان بهتر از هر کسی به ویژگیهای وجودی و سعادت او آگاه است. بنابراین، عقلاً خدا خالق انسان و آگاه از جزئیات و ویژگیهای او میتواند برای سعادت او برنامه‌ریزی و امر و نهی کند.
دونکته
1ـ اومانیزم یعنی انسان محور همه امور باشد نه خداوند. یکی از مبانی فکری لیبرالیزم، اومانیزم (انسان‌محوری) است. بر اساس لیبرالیزم ، انسان آزاد است و وقتی میخواهد در جامعه قانون وضع کند، آزادی خود را محدود میسازد و آن را بر اساس رأی اکثریت به گروه خاصی میبخشد. این دیدگاه نقد و رد شده است.
2ـ دموکراسی با حکومت الهی قابل جمع است. در این صورت، عنوان آن دموکراسی الهی میشود که قوانین آن باید در طول قوانین الهی باشد. دموکراسی الهی با توحید تشریعی تعارض ندارد. اما لیبرال‌دموکراسی مبتنی بر اومانیزم است و با اعتقاد به وجود مبدأ برای عالَم سازگار نیست.

توحید تشریعی در قرآن
قرآن کریم در آیات زیادی حکم و امر و نهی را مختص خداوند دانسته است. مانند:
﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلَّهِ﴾ 1
حکم تنها از آن خدا است.

﴿ما لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا يُشْرِكُ في حُكْمِهِ أَحَداً﴾ 2
آنها هیچ ولیّ و سرپرستی جز او ندارند! و او هیچ کس را در حکم خود شرکت نمی‌دهد.

از این گونه آیات روشن میشود که حکم، امر و نهی، قانون و تشریع فقط و فقط بر عهده ی خدا است و هیچ کسی غیر از خدا حقّ قانونگذاری و امر و نهی ندارد اگر کسی دیگر امر و نهی کند مثل امر و نهی پدر و مادر، مثل مسئول یک قسمت، همه اینها باید در طول امر و نهی الهی باشد و تعارضی با قوانین و شریعت الهی نداشته باشد. لذا این آیات دلالت بر توحید تشریعی دارد.

دلیل اول بر اثبات توحید تشریعی: توحید ذاتی
یکی از دلایل اثبات توحید تشریعی ، «توحید ذاتی» است به این بیان که خدای یگانه خالق عالم است و مالک حقیقی یک شیء کسی است که آن شیء را ایجاد میکند، بنابراین خدا مالک حقیقی این عالم است. در نتیجه او

است که عقلاً حق قانونگذاری دارد. زیرا قانونگذاری برای مالک و صاحب اختیار است. فرض کنید که من مالک خانه خود هستم، من میتوانم تعیین بکنم این خانه چطور باشد، اتاق آن در کجا قرار بگیرد یا دکوراسیون اتاق چطور باشد و هیچ کس دیگری نمیتواند برای خانه من قانون بگذارد.

به طور کلی مالک حق دارد برای مملوک قانونگذاری و برنامه‌ریزی کند و با توجه به اینکه در توحید ذاتی، صفاتی و افعالی اثبات می شود که خداوند یگانه مبدأ این عالم است و خالقیت، ربوبیت، مالکیت و همه اینها به خدا برمیگردد. بنابراین خداوند است که میتواند قانونگذاری کند. بنابراین او میتواند به ما بگوید چه کار کن، چه کار نکن. کسی دیگر نمیتواند به ما دستور دهد. مگر اینکه این دستورات در طول دستورات خدا قرار بگیرد و در نظام شریعت او تعریف شده باشد، مثلاً امر پدر واجب است، لکن تا جایی که مخالف با احکام شرعی نباشد. پس با اثبات توحید ذاتی، توحید تشریعی نیز ثابت می‌شود.

دلیل دوم: علم الهی

استدلال دیگر در اثبات توحید تشریعی و قانونگذاری این است که خالق انسان بهتر از هر شخص دیگری ویژگیهای انسان و سعادت انسان را میداند. بنابراین او میتواند برای انسان برنامه‌ریزی کند که براساس آن برنامه‌ریزی انسان به سعادت برسد. بنابراین عقل میگوید خدایی که خالق ما است و به جزئیات و ویژگیهای وجودی ما علم دارد، میتواند با جعل یک سلسله قوانین و برنامه عملی برای زندگی ما، مسیر سعادت را مشخص کند؛ موجودات دیگر، خود انسان و انسانهای دیگر این احاطه و تسلط را بر ما ندارند. آن احاطه‌ای که خالق ما، که ما را آفریده است و میداند چه چیز آفریده است و میداند که چه کارهایی باعث سعادت ما میشود و او نتیجه کارها را میداند. بنابراین او میتواند برای ما قانونگذاری کند.



نقدی بر لیبرال دموکراسی در قانون گذاری

در تفکر لیبرالیزمی معتقد هستند که محوریت امور با خدا نیست و باید خدا را کنار گذاشت. به جای خدا، انسان بر محور امور حاکم شود، و معنای اومانیزم همین است. یکی از مبانی فکری لیبرالیزم 3 ، اومانیزم 4 است.

براساس انسان محوری و اینکه انسان محور امور است نه خدا. یعنی انسان جای خدا مینشیند. انسان مالک خود و آزاد است. انسان میتواند برای خود برنامه‌ریزی کند، امر و نهی کند، هر طور که دوست دارد انجام دهد. چرا که در این نگاه انسان جای خدا نشسته و محور ارزش قرار گرفته است. نتیجه لیبرالیزم، آزادی مطلق انسان است،. لکن لیبرالیستها میگویند چون هر انسانی نمیتواند در زندگی اجتماعی آزاد باشد، این آزادیها با هم تعارض پیدا می کند و در جامعه هرج و مرج و نزاع پیش می‌آید، پس باید دموکراسی 5 را ملاک قرار داد.

اینجا است که لیبرال دموکراسی بر پایه اومانیزم مطرح میشود. اومانیزم میگوید انسان محور است. براساس اومانیزم انسان آزاد است و وقتی میخواهد در جامعه قانون قرار دهد و آزادی خود را محدود کند، رأی، رأی اکثریت است. در این تفکر خدا کنار گذاشته میشود یعنی جهان، خالق، رازق و مالکی ندارد و انسانها و جهان خود به خود، تصادفی به وجود آمدند و بنابراین خدا باید کنار گذاشته شود.

گرچه برخی از کسانی که معتقد به اومانیزم و لازمه های بعدی آن هستند، خدا را قبول دارند و منکر او نیستند، اما اعتقاد، دیدگاه و نظریه آنها براساس این است که خدا وجود ندارد. میگویند: خدا را دخالت ندهیم. در جواب آنها میگوییم: اگر کسی میگوید خدا نیست، ملحد است. چطور جهان میتواند مبدأ نداشته باشد. این خلاف عقل است که عالم تصادفی و به خودی خود به وجود آید.

اما اگر میگوید نه، من خدا را قبول دارم اما باید خدا را کنار گذاشت، در جواب گفته میشود: اگر شما خدا را قبول دارید، بنابراین خدا خالق ما است. وقتی خالق شد، مالک ما است. وقتی مالک شد، حق قانونگذاری دارد. انسان مالک خود نیست، مالک آزادی خود نیست، لذا نمیتواند آزادی خود را به دیگری دهد، برای همین است که نمیتواند خود را برده کند.

اگر انسان مالک خود است، مالک آزادی خود است، آزادی خود را میدهد و خود را برده دیگران میکند. این درست نیست. بلکه خالق و مالک حقیقی سعادت ما را میداند، او جزئیات و ویژگیهای وجودی و عاقبت اعمالی را میداند و از نتایج امور آگاه است. بنابراین او میتواند قانونگذاری کند و در این قانونگذاری باید از او تبعیت کنیم. و این همان معنای توحید تشریعی است.

تفاوت مردم سالاری دینی با دموکراسی
دموکراسی با حکومت الهی قابل جمع است و این با لیبرال دموکراسی تفاوت دارد. یعنی امکان دموکراسی الهی و دینی وجود دارد و تعارضی با توحید تشریعی ندارد؛ یعنی مجلسی با آراء مردم تشکیل و کار را کارشناسی میکنند سپس قانون جعل میکنند. اما این قوانین باید در طول قوانین الهی و متناسب با زمان و شرایطی که وجود دارد باشد و نباید قوانین مجلس با قوانین شرع الهی متعارض باشد؛ بلکه براساس قوانین الهی قانونهایی را تصویب میکنند که متناسب با زمان و شرایط روز باشد.

برای همین عده‌ای از مجتهدین که به طریق استنباط احکام شرعی مسلط هستند؛ بر اساس تفکر دینی بر این قوانین نظارت میکنند تا قوانینی که اکثریت جعل و به تصویب میرسانند معارض با قوانین شرع نباشد. این براساس تفکر دینی است؛ یعنی کسی که ملحد نیست، کسی که خدا را قبول دارد، باید این را بپذیرد. چون خدا مالک است و او میتواند قوانین را بیان بکند، پس قوانینی که اکثریت تصویب میکنند باید با توجه به قوانین الهی

و در طول آن قوانین باشد و تعارض با آن قوانین نداشته باشد.

در مقام تعیین حاکم نیز اگر بخواهیم با آن مسأله مالکیت خدا جمع بکنیم، میگوییم اشکال ندارد مردم حاکم را انتخاب میکنند، اما حاکمی را انتخاب میکنند که اعتقاد به خدا داشته باشد، اعتقاد به قوانین اسلامی و دینی داشته باشد و آدم عادلی هم باشد که به این قوانین اسلامی و دینی عمل بکند و در واقع تقوا داشته باشد، عدالت داشته باشد و شرط اینکه او انتخاب بشود این است که این شرایط را داشته باشد.

تازه بعد از انتخاب هم باید سوگند یاد بکند که به قوانین کشور که متخذ از قوانین الهی و شریعت اسلام است پایبند باشد و عمل کند. البته این انتخاب نیز در مواردی است که شرع الهی جایز بداند و در غیر این صورت در جایی که خداوند خودش حاکم مردم را انتخاب میکند بر مردم واجب است که از او اطاعت کنند و حق انتخاب حاکم ندارند.

این دموکراسی، دموکراسی الهی است؛ یعنی دموکراسی که با مالکیت خدا و توحید در تشریع و قانونگذاری تعارضی ندارد. اما مقابل این تفکر دینی لیبرال دموکراسی مبتنی بر اومانیزم قرار میگیرد و با اعتقاد به وجود مبدأ عالم سازگاری ندارد. مگر کسی که ملحد باشد، او این تفکر و نظریه را میتواند بیان طرفداری کند که در این صورت فکر او نقدهای جدی دارد، از جمله: چگونه میشود این نظام آفرینش خالقی نداشته باشد؟ آیا میشود همه موجودات وابسته به دیگری باشند و هیچ مبدأیی برای آنها نباشد؟ و سؤالهای فراوان دیگر.

پی نوشت ها :

1.سورۀ یوسف، آیۀ 40.

2.سورۀ کهف، آیۀ 26.

3.لیبرالیزم یا به اصطلاح لیبرال در لغت یعنی آزاد و ایسم یعنی اصالت و اصالت آزادی.

4.اومانیسم در لغت؛ به معنای انسان محوری میباشد.

5.دموکراسی؛ به معنای اکثریت آرا میباشد.